

مقایسه جایگاه زن در عصر جاهلیت و دوره اسلامی

آرچو مرضیه^۱

چکیده

زن، همواره از موضوعات مهم در حوزه اندیشه اسلامی بوده است. بی‌شک، بررسی تاریخی این مقوله کمک بسیاری به روشن شدن مسئله و شفافیت در نظریه پردازی‌ها می‌کند. تبیین تاریخی وضعیت و جایگاه زن در اسلام، نیازمند شناخت وضعیت زن پیش از اسلام است. اینکه زن قبل از اسلام از چه جایگاه و موقعیتی برخوردار بوده و رویکرد عرب جاهلی به زن چگونه بوده و میزان حضور و مشارکت زن در مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در چه وضعیتی بوده است، هدف اصلی پژوهش حاضر است. با نگاهی دقیق به زن در عصر جاهلیت، مشخص می‌شود که حتی حقوق اولیه از او سلب شده و به دلیل نوع نگاه مرد جاهلی به زن تبدیل به بازیچه و دست‌آویزی برای سوء استفاده از زن شده بود. زن پیش از اسلام، مانند کالایی در شمار ثروت پدر و یا شوهر یا پسر بود. بن‌ابراین، وضعیت زنان در عرصه‌های خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در عصر جاهلی نابسامان، ظالمانه و تاریک بود. یکی از تحولات اساسی اسلام را باید در اصلاح جایگاه و موقعیت انسانی و اجتماعی زنان دانست.

واژگان کلیدی: جایگاه زن، عصر جاهلیت، دوره اسلامی، ازدواج، طلاق، عده زنان.

۱. مقدمه

امروزه، سخن از شخصیت و حقوق زن به یکی از موضوعات مهم در حوزه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی تبدیل شده است به‌گونه‌ای که اهمیت جایگاه زن در ایجاد تحولات

۱. دانش‌آموخته کارشناسی تاریخ اسلام از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی‌العالمیه، قم، ایران.

فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و حتی در قالب نقش‌های خانوادگی برکسی پوشیده نیست. ازسوی دیگر، عدم رعایت کرامت و حقوق زن توسط برخی از مسلمانان و نیز عدم آگاهی عده‌ای از مردم به ویژه زنان از احکام حیات‌بخش اسلام در مورد جایگاه و حقوق زن، موجب این پندار شده که اسلام به منزلت و شخصیت زن توجه کافی نداشته است. از طرف دیگر، تلاش عده‌ای برای استیفای حقوق زن و تساوی همه‌جانبه با حقوق مرد در قالب گروه‌های فمینیستی که با نادیده گرفتن تفاوت‌های جسمی و روحی زن همراه بوده است، منجر به طرح سؤال‌ها و شبهاتی درباره شخصیت و حقوق زن شده است. برای پاسخ به این نوع باورها، ابتدا باید جایگاه زن، قبل از اسلام در جزیره‌العرب و سپس در اسلام بررسی شود و با مقایسه این دو، نتیجه لازم به دست آید.

واژه جاهلیت از ماده جهل مشتق شده است. جهل در اینجا نقطه مقابل علم نیست، بلکه نقطه مقابل حلم و عقل و منطق است. نامگذاری آن دوره به جاهلیت از آن روست که عرب‌ها گرفتار جهل و خرافات بودند و در زندگی خود، ارزش‌های الهی و بسیاری از خصلت‌های انسانی را به کناری نهاده، اسیر خواهش‌های نفسانی و شیطانی شده بودند به طوری که جاهلیت در همه ابعاد زندگی عرب‌ها حضور داشت. عمر فروخ در تاریخ ادبیات خود می‌نویسد: «جاهلیت، نامی است که قرآن کریم به عصر پیش از اسلام اطلاق می‌کند؛ زیرا عرب در آن عصر، بت پرستیده و با یکدیگر به نزاع می‌پرداختند. گاهی فرزندان خود را زنده به گور کرده و شراب می‌نوشیدند، پس واژه جاهلیت از جهلی گرفته شده که ضد حلم بوده نه جهلی که ضد علم باشد» (حتی، بی‌تا، ص ۷۳). لغت‌دانان نیز واژه جاهلیت را به معنای عدم علم به کار نبرده‌اند، بلکه به معنایی به کار برده‌اند که با کاربرد قرآنی آن سازش دارد (طریحی، ۱۳۷۵، ۳۴۶/۵).

۲. تاریخچه جاهلیت

از نظر زمانی، دوران قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا حدود ۱۵۰ و ۲۰۰ سال را دوران جاهلی می‌نامند. مردمی که در عصر قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می‌کردند به خدا و پیامبر و شرایع

آسمانی جاهل بوده و به اجداد خود تفاخر کرده و با کبر و غرور و تعصب‌های غلط قبیله‌ای زندگی می‌کردند. (یوسفی غروی، ۱۳۹۲، ۶۰/۱-۷۰)

۳. جاهلیت از دیدگاه قرآن

کلمه جاهلیت اولین بار در قرآن به کار رفته است. در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران، آیه ۵۰ سوره مائده و آیه ۲۶ سوره فتح، کلمه جاهلیت آمده است. کاربرد کلمه جاهلیت در آیات فوق نشانگر این است که قرآن برخی از کارهای دوره جاهلی را که با معیارهای اسلام سازگاری ندارد مانند تمسخر، خودنمایی، عقاید باطل و تعصب پوچ را جاهلی دانسته است. قرآن کریم، نه تنها نام جاهلیت را برای این دوره نفی نمی‌کند، بلکه با ارائه تعابیری این عنوان را مورد تأکید قرار می‌دهد. با این‌گونه تعابیر، قرآن کریم تصریح می‌دارد که در دوران جاهلیت، جهل و باطل حاکمیت داشته و قرآن با کوتاهترین و رساترین عبارت‌ها، اوضاع قبل از بعثت را به تصویر می‌کشد: «يظنون بالله غير الحق ظنَّ الجاهلية» (آل عمران: ۱۵۴)، «أنحکم الجاهلیة بیغون» (مائده: ۵۰)، «لاتبرجنن الجاهلیة الاولى» (احزاب: ۳۳).

۴. جاهلیت از دیدگاه نهج البلاغه

در نهج البلاغه نیز در چند مورد، کلمه جاهلی و جاهلیت به کار رفته است، مانند خطبه‌های ۲، ۲۶، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۵۱، ۱۶۶ و ۱۹۲. از نظر امام علی علیه السلام، جاهلیت ویژگی‌هایی دارد که عبارتند از: لجاجت در برابر حق، خودپسندی و غرور، عدم اندیشه و تفقه در دین، به کار نبردن گوهر خرد در خداشناسی، حمیت و تعصب بی‌جا و شیطانی، میراث‌دار فرهنگ منحط گذشته بودن و پیروی از پیشوایان ستمگر. امام علی علیه السلام در خطبه ۹۵ نهج البلاغه، اعراب جاهلی را چنین معرفی می‌کند: «مردم در وادی حیرت و سرگردانی، راه به جایی نمی‌بردند و در امواج فتنه‌ها و بحران‌ها دست و پا می‌زدند و هوس‌ها و احساسات بر خردشان چیرگی یافته بود و خودبزرگ‌بینی، لغزش‌های پیاپی را تحمیلشان می‌کرد و نادانی‌های جاهلیت، پوک و بی‌وزنشان کرده بود و حیرت‌زدگانی بی‌ثبات در سیاست و گرفتار جهل مطلق بودند». ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «شما ای جماعت عرب،

بدترین آیین را داشتید و در بد آب و هواترین منطقه زندگی می‌کردید. در میان سنگلاخ‌های خشن و مارهای سمی به سر می‌بردید و آب‌گندیده می‌نوشیدید و غذاهای نامطلوب می‌خوردید. خون همدیگر را می‌ریختید و با ارحام، قطع رابطه می‌کردید و در همه حال به بت‌پرستی و معصیت کاری مشغول بودید» (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۱). در جای دیگر می‌فرماید: «وضع مردم مضطرب و نگران‌کننده بود و بسیاری، داعیه حکومت و سروری داشتند و وحدت مردم به تفرقه تبدیل شده بود و دائما در بلا و گرفتاری و جهل به سر می‌بردند به طوری که دختران را زنده به گور می‌کردند و بت‌ها را می‌پرستیدند و با ارحام خویش قطع رابطه کرده و همدیگر را غارت می‌کردند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۴).

۵. نگاه مردم جزیره‌العرب به زن

زن جاهلی به طور کلی در بالاترین شرایط خود، یک شهروند درجه دوم بود که کارکردهای خاص و محدود خود را داشت. مردان نیز برای آنان ارزش و بهایی قائل نبودند. عمر می‌گفت: «در عصر جاهلی، زنان را به حساب نمی‌آوردیم» (بخاری، ۱۴۰۱، ۴۷/۷). همچنین می‌گفت: «اگر فرزند نمی‌خواستیم، برای من مهم نبود که هیچ زنی را در عمرم ببینم» (ابن سعد، بی‌تا، ۹۲/۳۱).

زن پیش از اسلام، مانند کالایی بود در شمار ثروت پدر و یا شوهر یا پسر و او را پس از مرگ شوهرش مانند اموال دیگر به میراث می‌گذارند و به ارث می‌بردند. (کلینی، ۱۳۸۷، ۴۰۶/۶) برخی از محققین نیز بر همین عقیده‌اند و می‌نویسند: «برای جوانان عرب، شراب، زن و قمار، متاع دنیا به حساب می‌آمد. بهره‌کشی جنسی از زنان از اخلاق ناپسند عرب جاهلی بود» (طبری، ۱۴۱۹، ۹/۸). زنده‌به‌گور کردن دختران، یکی دیگر از اخلاق‌های ناپسند عرب جاهلی بود. عرب، دختران را زنده‌به‌گور می‌کرد و این درحالی بود که عرب از کشتن حیوانات دوری می‌کرد و عقیده داشت در صورت کشتن حیوانات، مجازات می‌شود. همچنین از قطع گیاهان و خوردن آنها جز در مواقع ضروری پرهیز می‌کرد (سالم، ۱۳۶۱، ص ۳۶۳). اگرچه این رسم در بعضی از قبایل وجود داشت، ولی به قدری زشت و زننده بود که قرآن مجید در موارد متعددی آن را نکوهش کرده است (ر.ک.،

اسراء: ۳۱، انعام: ۱۳۷-۱۴۰-۱۵۱؛ تکویر: ۸-۹). خداوند، در آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل می‌فرماید: «اگر به کسی خبر می‌دادند که صاحب دختر شده از شدت ناراحتی صورتش سیاه می‌شد و به شدت خشمگین می‌شد و به خاطر خیر بدی که به او داده شد از مردمش فرار می‌کرد، نمی‌دانست که او را با ننگ ننگه دارد یا او را در خاک پنهان کند. این مسئله آنقدر اهمیت داشت که پیامبر اسلام ﷺ در نخستین پیمان عقبه در سال ۱۲ بعثت که با گروهی از یثربیان بست، یکی از مواد پیمان را خودداری از زنده‌به‌گور کردن دختران قرار داد» (ابن هشام، بی‌تا، ۷۵/۲).

پس از فتح مکه نیز یکی از موارد بیعتی که پیامبر اسلام ﷺ به امر خداوند از زنان مسلمان آن شهر گرفت، این بود که از کشتن فرزندان خودداری کنند. (ر.ک.، ممتحنه: ۱۲) اسلام با قوانین ظالمانه بر ضد زن مبارزه کرد و مقررات تبعیض‌آمیز و غیر انسانی بر ضد او را بی‌اعتبار ساخت. همچنین حضور زن را در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی سیاسی پذیرفت و بر آن مهر تأیید نهاد؛ هرچند با واقع‌نگری، برخی تفاوت‌های موجود بین زن و مرد را به رسمیت شناخت. در جامعه‌ای که برای زنان ارج و بهایی قائل نبودند، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمود: «زن، بوی خوش و نماز در مکتب من محبوبند».

گوستاولوبون بر این عقیده است: «علت اینکه پیامبر ﷺ تمایل به زنان داشت و از جهان فقط عطر و زن را دوست می‌داشت و این دوستی را مکرر به زبان می‌آورد، در نظر گرفتن موقعیت شبه جزیره عربستان و مقام و منزلت زن در نزد آن مردم نیمه وحشی و نحوه رفتار جامعه‌های دور از تمدن، حتی جوامع متمدن دنیای آن روز با زن بود که او را ابزار تولید می‌دانستند».

(گوستاولوبون، بی‌تا، ص ۳۶۵) وی درباره مقام زن در اسلام می‌نویسد: «اروپاییان اخلاق جوانمردانه‌ای را که یکی از آثار احترام به زن است از اعراب و مسلمانان اقتباس کردند. بنابراین، اسلام بود که زن را از پست‌ترین وضع به بلندترین مقامات رساند، نه مذهب مسیح» (گوستاولوبون، بی‌تا، ص ۵۰۳). ویل دورانت در آثار و نوشته‌های خود احکام قرآن مجید را اساس تعالی شخصیت زنان دانسته و می‌گوید: «رسم زنده‌به‌گور کردن دختران با فرمان قرآن مجید از میان برداشته شد و زن و مرد از لحاظ تشریفات قضایی و استقلال مالی برابر شدند، به زن اجازه

داده شد تا به هر کار مجاز اشتغال ورزد و مال و سود خود را تصاحب کند، ارث ببرد و به هر صورت که مایل است در مال خود تصرف کند. قرآن، این باور و اعتقاد به فرهنگ جاهلی را که در آن زن مانند اثاث منزل به مردها می‌رسید، باطل کرد و احکام قرآن برای همیشه ضامن سعادت زن است» (دورانت، ۱۳۹۱، ۲۳۱/۱).

۶. ازدواج در جاهلیت

ازدواج، امری مقدس است و در تمام ادیان و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، نسبت به ازدواج توصیه شده و قوانینی برای جلوگیری از هرزگی و بی‌بندوباری وضع شده است. با نگاه دقیق به عصر جاهلیت روشن می‌شود که این حقوق اولیه از او سلب شده و این امر مقدس نیز به دلیل نوع نگاه مرد جاهلی به زن، تبدیل به بازیچه و دست‌آویزی برای سوءاستفاده از زن شده بود. در زندگی عصر جاهلی، انواع و اقسام ازدواج وجود داشت که در بیشتر این ازدواج‌ها، زن هیچ نقشی نداشت. او باید به هر سرنوشتی که مردهای خانواده و حتی قبیله برایش انتخاب کرده بودند، تن می‌داد (ابراهیم حسن، ۱۳۷۶، ۵۱/۱)، اما اسلام انواع ازدواج را که همگی به ضرر زن بود از بین برد و به او حق انتخاب داد. اسلام از هوسرانی مردان در زمینه ازدواج جلوگیری کرد.

۶-۱. نکاح ضیزن (نکاح موقت، نکاح وراثتی)

عرب در دوران جاهلیت، خود را به نکاح با مادر نمی‌آلود، اما او خویشتن را برای ازدواج با زنان پدر سزاوار می‌دانست. بنابراین، زمانی که مرد یا پدر از دنیا می‌رفت و زنی از او باز می‌ماند، پسر یا نزدیکان آن متوفی، نسبت به زن بازمانده، صاحب امتیاز بودند. آینده چنین زنی به خواسته پسر - و در صورت تعدد فرزندان، پسر بزرگ - و آنگاه دیگر اقربای متوفی بستگی داشت که یا آن زن را خودبه‌خود و بدون هیچ مهریه و عقدی به نکاح خویشتن در می‌آورد و یا آنکه مهر عضل یا منع بر او می‌نهاد. در این صورت، آن زن بازمانده اجازه نداشت با دیگری ازدواج کند و بر همان حال باقی می‌ماند تا آنکه بمیرد. همچنین ممکن بود که پسر یا یکی از اقربا که وارث نکاح این زن بود با گرفتن مالی، زن را آزاد بگذارند تا به اختیار خود با مردی دیگر ازدواج کند. این احتمال نیز وجود داشت

که وارث، عفو و گذشت کند و بدون گرفتن مال، زن را به تزویج دیگری درآورد. با ظهور اسلام، این نکاح تحریم شد و مسلمانان بنا به نص قرآن کریم از نکاح با زنان پدران خود منع شدند تا آنجا که این نکاح به شیوه‌ای ناپسند معرفی شد. بی‌گمان، تعبیر به مقت، حکایت از نگاهی نفرت‌انگیز به این نکاح دارد، اما به نظر نمی‌رسد که چنین تعبیری به دوران پیش از اسلام مربوط باشد. این، تعبیری بوده که در فرهنگ اسلامی و با تأسی از قرآن کریم رواج یافته است.

۶-۲. جمع بین الاختین

عرب در جاهلیت، به‌طور همزمان، با دو خواهر ازدواج می‌کرد. (بغدادی، بی‌تا، ص ۳۲۷) که در زبان عربی از آن به جمع بین الأختین تعبیر می‌شود. در بیشتر موارد، این دو خواهر در دو نکاح جداگانه و یکی پس از دیگری، بدون آنکه اولی مطلقه یا متوفی شود، به ازدواج با یک مرد می‌آمدند، اما گاهی نیز چنین امری در یک نکاح واقع می‌شد. همچنین دور نبود که یک مرد همزمان، با تعداد بیشتری از چند خواهر ازدواج کند (طبری، ۱۴۱۹، ۴۲۸/۳؛ بغدادی، بی‌تا، ص ۳۲۷). پس از ظهور اسلام، این نکاح بنا به نص قرآن کریم (ر.ک.، نساء: ۲۳-۳۸) و نیز نهی رسول اکرم ﷺ ممنوع شد (ابوالفداء، بی‌تا، ۳۷/۱-۹۹).

۶-۳. نکاح متعه

متعه یا ازدواج موقت، در دوران جاهلیت معروف بود. (ترمانینی، بی‌تا، ص ۳۹) در این نکاح از ابتدا مدت ازدواج معلوم می‌شد و با اتمام آن مدت، زن و شوهر از هم جدا می‌شدند (هاشمی، ۱۹۶۰، ص ۱۶۲). به چنین ازدواج موقتی، متعه می‌گفتند؛ زیرا به قصد استمتاع از زن و در مدتی مشخص تحقق می‌یافت (آلوسی، ۱۳۱۴، ۵/۲). براین اساس، تاجران و جنگ‌جویان در سفر و در مناطقی دور از خانه و وطن به نکاح متعه می‌پرداختند که وقتی مدت آن پایان می‌یافت عقد، خودبه‌خود فسخ می‌شد و آن شخص نیز به راه خود ادامه می‌داد (ترمانینی، بی‌تا، ص ۳۹). در مورد مراحل انجام این ازدواج، گاهی گفته می‌شود که در متعه، مهریه و خواستگاری ساقط می‌شد (ترمانینی، بی‌تا، ص ۳۹). در متعه، خواستگاری به معنای متعارف آن کمتر تحقق می‌یافت و بیشتر به شکل

عقدی خصوصی میان مرد و زن برگزار می‌شد، اما با وجود این، مهریه‌ای معین و به احتمال زیاد به خود زن پرداخت می‌شد (جواد علی، ۱۴۱۳، ۵۶/۵). در آن روزگار، متعه ازدواجی شایع بود و به ویژه در شهر مکه به دلیل آمد و رفت مسافران برای حج و تجارت رواج داشت به گونه‌ای که حتی زنانی نیز به همین قصد به مکه می‌آمدند (فروخ، ۱۹۸۴، ص ۱۵۶).

متعه در میان عرب تا پس از ظهور اسلام امتداد داشت و سپس در اسلام نیز امضا شد به گونه‌ای که به طور عام در قرآن کریم تجویز شد. (فروخ، ۱۹۸۴، ص ۴۰) در غزوه‌ها و مسافرت‌ها که مسلمانان به دور از خانه و خانواده بودند، وقتی نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند و نیاز جنسی خود را اظهار می‌داشتند، حضرت، ایشان را به انجام نکاح تمتع راهنمایی می‌کرد (ر.ک.، نساء: ۲۴)، اما اهل سنت بر این باورند که در دو موضع، پیامبر اکرم ﷺ متعه را منع کرد. یکی در فتح خیبر در سال هفتم هجری که به روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام استناد می‌جویند و دیگری در خطبة الوداع در سال دهم هجری (بخاری، ۱۴۰۱، ۱۲۹/۶). از نظر تاریخی، این نکته مسلم است که متعه تا آخر حیات پیامبر ﷺ، یعنی فتح مکه و پس از آن در زمان خلافت ابوبکر، همچنان رایج بوده است. براین اساس، می‌توان گفت که عمر برای اولین بار و بنا به رأی خود، متعه را تحریم کرد. در مذهب تشیع با استناد به آیه ۲۴ سوره نساء نکاح متعه جایز شمرده شده است.

۶-۴. نکاح شغار

در این نکاح، مرد عرب دختر یا خواهرش را به ازدواج با مردی دیگر درمی‌آورد و در برابر، طرف مقابل نیز دختر یا خواهرش را به تزویج او درمی‌آورد. براین اساس، مهریه‌ای در بین نبود و هر زن، مهریه زن دیگر محسوب می‌شد. (آلوسی، ۱۳۱۴، ۵/۲؛ ترمذی، بی تا، ص ۳۲) شغار از ریشه شَغْر، به معنای دورماندن است و چون در این نکاح، زن از مهریه دور نگاه داشته می‌شد، به آن شغار می‌گفتند (ابن منظور، ۱۴۰۸، مدخل شغرا). البته در این نکاح، ضرورت داشته که هر مردی، زنی را که زیر ولایت اوست به ازدواج با طرف مقابل درآورد (هاشمی، ۱۹۶۰، ص ۱۶۲). رسول اکرم ﷺ این

نکاح را منع کرد (کرکی، ۱۴۱۱، ۴۸۹/۱۲؛ شافعی، ۱۴۰۳، ۸۳/۵)، اما همچنان در برخی از جماعات بدوی، بدون آنکه زشت شمرده شود رایج است (جوادعلی، ۱۴۱۳، ۵۳۸/۵).

۵-۶. نکاح بدل

در نکاح بدل، مردی به مرد دیگر می‌گفت که تو برای من دست از همسرت بردار! و من نیز برای تو دست از همسرم برمی‌دارم. پس اگر آن مرد مخاطب این تقاضا را اجابت می‌کرد، آنگاه این خود، مبادله‌ای در ازدواج به شمار می‌آمد. (آلوسی، ۱۳۱۴، ۵/۲؛ جواد علی، ۱۴۱۳، ۵۳۷/۵) در استمرار داشتن یا موقت بودن چنین نکاحی، ابهام وجود دارد. با این وجود، تحقیقات اخیر حکایت از آن دارد که این نکاح در میان اقوام غیر عرب یعنی قبایل آفریقایی و ساکنان جزایر هاوایی و در برخی از مناطق تبت و هیمالیا، رایج است که ابتدا به شکل موقت است و اگر دو مرد، زندگی با همسر جدید را پسندیدند، آنگاه درباره تمدید زمان مبادله یا دائمی بودن آن با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند (جوادعلی، ۱۴۱۳، ۱۶۲/۵). به جز انگیزه جنسی، گاهی در میان برخی قبایل بادیه‌نشین، این باور وجود دارد که تبادل زنان باعث مصونیت از پلیدی‌ها و امراض می‌شود (ترمانینی، بی‌تا، ص ۳۳). براین اساس، افراد قبیله در اعیاد و مواقع مشخصی به آن اهتمام می‌ورزند. فردی به نام عینه‌بن حصن، رئیس قبیله بنی فزاره، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای نکاح بدل در مورد یکی از زنان آن حضرت کرد، حضرت به او فرمود که خداوند آن را حرام کرده است (جواد علی، ۱۴۱۳، ص ۳۴).

۶-۶. استبضاع

مرد عرب، هرگاه می‌خواست فرزندی نجیب یا شجاع و یا باکرامت داشته باشد از همسرش می‌خواست نزد کسی که چنان صفات برجسته‌ای دارد برود و از او بخواهد که با او نزدیکی کند. هنگامی که همسر وی نزد دیگری می‌رفت، زوج اصلی از مجامعت با آن زن دوری می‌کرد تا زن از آن مرد باردار شود و سپس وقتی بچه به دنیا می‌آمد به همان شوی اصلی منتسب می‌شد. (آلوسی، ۱۳۱۴، ۴/۲) گاهی نیز زنی بی‌شوهر از مرد بیگانه‌ای تقاضای استبضاع و مجامعت می‌کرد (ترمانینی، بی‌تا، ص ۲۰). همچنین رسم برده‌داران بر این بود که کنیزان خود را به استبضاع با

جوانان زیبارو یا زورمند وامی داشتند تا فرزندان‌ی به همان شکل برایشان بزیابند و درنهایت، سود بیشتری به ایشان برسانند (جوادی‌علی، ۱۴۱۳، ۵/۵۳۹). این شیوه از نکاح، در بعضی از بلاد دیگر وجود داشت (ترمانینی، بی‌تا، ص ۱).

۶-۷. مضامده

مضامده عبارت است از: معاشرت زن با مرد اجنبی یا غیر از همسر. در جاهلیت، مضامده در ایام قحطی و فقر اتفاق می‌افتد. در آن زمان مرد فقیر، همسر خود را به بازاری مخصوص می‌آورد تا یک مرد غنی او را برگزیند. آنگاه زن، در اختیار آن مرد قرار می‌گرفت و از این طریق، هم خود زن از شر گرسنگی و تنگ‌دستی نجات می‌یافت و هم آنکه پس از مدتی، با مال و طعام به خانه شوی اصلی‌اش برمی‌گشت. گفتنی است که در مدت مضامده یک زن، او فقط در اختیار همان مرد مضامده‌کننده قرار داشت به طوری که از شوهر اصلی دور می‌ماند و نیز در یک زمان به مضامده‌های متعدد با چند مرد نمی‌پرداخت. البته عرب، آن را کاری ناپسند می‌دانست.

۶-۸. مخادنه

مخادنه در لغت به معنای مصاحبه و دوست داشتن است؛ یعنی زنی برای خود، مردی را و مرد برای خود، زنی را به دوستی برمی‌گزید و آن دو دوست باهم رفت‌وآمد و نزدیکی می‌کردند. پس هرگاه فرزندی زاده می‌شد، زن اعلام می‌کرد که آن فرزند برای فلان کس است. سپس مرد، همان زن را به ازدواج خود درمی‌آورد. (بغدادی، بی‌تا، ص ۳۴) طبری در تفسیر خود در تفاوت میان زنا و مخادنه می‌گوید: «زن زناکار، به طور علنی زنا انجام می‌داد، اما زن مخادن، خویشتن را برای دوست (خلیل، خدن) خود نگاه می‌داشت تا با او مخفیانه و نه آشکارا فجور کند» (طبری، ۱۴۱۹، ۲۸/۵). در اسلام، این نکاح بنا به نص قرآن کریم ممنوع شد (ر.ک.، نساء: ۲۵).

۶-۹. نکاح رهط

در ازدواج رهط، گروهی از مردان رهط که کمتر از ده نفر بودند، همگی با یک زن آمیزش می‌کردند که این عمل، براساس رضایت آن زن و توافق این گروه از مردان بود. هرگاه زن باردار می‌شد و وضع

حمل می‌کرد، همه آن مردان را فرامی‌خواند و مولودش را به یکی از افراد رهط یا گروه منتسب می‌کرد که شخص مخاطب نیز حق انکار نداشت. البته این در صورتی بود که مولود پسر باشد، اما اگر دختر بود، زن چنین نمی‌کرد؛ زیرا عرب از مولود دختر کراهت داشت و حتی احتمال قتل آن مولود درمیان بود. (آلوسی، ۱۳۱۴، ۴/۲)

۶-۱۰. زنان صاحب رایه

در گزارش‌های تاریخی ذکر شده که برخی از زنان فاجر و بدکار، رایت و پرچمی مخصوص بر در خانه‌شان نصب می‌کردند که این، خود نشانه آن بود که هر مردی می‌توانست با آن زن معاشرت و آمیزش کند. (آلوسی، ۱۳۱۴، ۴/۲) درباره فرزند حاصل از این ازدواج، برخی از منابع بیان داشته‌اند: «اگر دو نفر در يك طهر با این زن آمیزش می‌کردند، زن، آن مولود را به یکی از آن دو ملحق می‌کرد» (بغدادی، بی‌تا، ص ۳۴۰). چنین زنی، مقسمه نام داشت. همچنین گفته‌اند: «شخص قیافه‌شناسی را فرا می‌خواندند تا معین کند این مولود، ملحق به کدام يك از آن مردانی است که با آن زن معاشرت داشتند. براین اساس، می‌توان گفت که اگر مردان کمی با زن نزدیکی کرده بودند، خود زن تکلیف مولود را معین می‌کرد» (آلوسی، ۱۳۱۴، ۴/۲-۵).

۶-۱۱. ازدواج با امه یا کنیز

در عصر جاهلی، نکاح با کنیزان و زنان اسیر شده در جنگ‌ها، چه کنیز خود و چه کنیز دیگران، نکاحی جایز و رایج بود. در اسلام نیز این‌گونه نکاح، با مقررات و شرایط خاصی تجویز شد.

۷. طلاق در عصر جاهلیت و دوره اسلامی

مردم جاهلیت نه تنها در ازدواج برای زن حقی قائل نبودند، بلکه در طلاق نیز برای او حرمتی قائل نبودند. مرد عرب بعد از اینکه از زنی خسته و دل‌زده می‌شد، با اندک بهانه‌ای او را مورد اذیت و آزار قرار داده و طلاق می‌داد. چگونگی اجرای طلاق و انواع آن مانند ظهار، ایلاء، خلع و غیره نیز یکی از عوامل ظلم و ستم به زنان بود، اما اسلام، طلاق را منفورترین حلال دانسته است. (حرعاملی، ۱۳۹۱، ۱۵/۲) از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «جبرئیل آن قدر به من درباره زن سفارش و

توصیه کرد که گمان کردم طلاق زن جز در وقتی که مرتکب فحشاء قطعی شده باشد، سزاوار نیست» (حرعاملی، ۱۳۹۱، ۴/۱۴). چون از نظر اسلام، ازدواج، مقدس و کانون خانواده محترم است. از این رو اسلام، تمام تلاش خود را برای جلوگیری از فروپاشی کانون خانواده انجام داد و در آنجا که بیم انحلال و از هم پاشیدگی خانواده در میان باشد، لازم دانسته که دادگاه خانوادگی تشکیل شود و حکمیت برقرار شود: «اگر بیم آن داشته باشید که میان زن و شوهر شکاف و جدایی بیفتد، یک نفر داور از خاندان مرد و یک نفر از خاندان زن را انتخاب کند، اگر داوران نیت اصلاح داشته باشند، خداوند میان آنها توافق ایجاد می‌کند، خداوند دانا و آگاه است» (نساء: ۳۵).

اسلام، با طلاق‌های متعدد و بی‌اندازه جاهلیت مبارزه کرد و مردان را از این گونه طلاق‌ها نهی کرد. باین حال، گاهی اوقات راه‌گزینی از طلاق وجود ندارد و طلاق، راهکاری برای خروج ازین بست است. در اینجا نیز اسلام دستوراتی برای حفظ حقوق زن صادر کرده است: «هرگاه زنان را طلاق دادید و موقع عده آنها رسید یا از آنها به خوبی نگهداری کنید و یا به خوبی جلوشان را باز بگذارید. مبادا برای اینکه به آنها ستم کنید آنها را به شکل زیان‌آوری نگهداری کنید. هرکه چنین کند، باید بداند که به خویشتن ستم کرده است» (بقره: ۲۲۹).

از آنجا که عقد ازدواج، با الفاظ و عقود انجام می‌شد، در انحلال آن نیز از الفاظ دیگری استفاده می‌کردند که نشانه طلاق و جدایی از زن بود. از جمله آن الفاظ عبارتند از: افسارت بر گردن خودت است، به نزد خانواده‌ات برگرد، تو مانند این شتر آزادی، جدا شو. (جوادعلی، ۱۴۱۳، ۵/۵۴۸؛ ترمذی، بی‌تا، ص ۲۳۸) گاهی نیز طلاق به صورت غیر صریح و کنایی، بدون به کار بردن الفاظی انجام می‌شد. در برخی از قبایل و نواحی، قهر یا سفر کردن مرد یا جدا کردن خیمه‌اش، دلیل طلاق دادن بود و زن موظف بود پس از ملاحظه این اعمال منزل شوهر را ترک کند (نوری، ۱۳۸۷، ص ۴۲۲).

۱-۷. طلاق بائن

شایع‌ترین طلاق بین مردم جزیره‌العرب، طلاق بائن بود. گاه مردی، زن خود را طلاق می‌داد و بعد از مدتی به‌سوی او بازمی‌گشت و باز بعد از مدتی او را طلاق می‌داد و دوباره رجوع می‌کرد تا اینکه تعداد آنها به سه طلاق می‌رسید. در این صورت، مرد حق رجوع و ازدواج با زن را نداشت و تنها راه حل برای ازدواج دوباره مرد با آن، این بود که آن زن، با مرد دیگری ازدواج کند و از او جدا شود. در این صورت، شوهر اول حق داشت با عقد جدید او را به همسری برگزیند. رجوع بعد از ازدواج مجدد زن، حلالی مذموم و شاذ در بین اهل جاهلیت بود. (جوادی‌علی، ۱۴۱۳، ۵/۵۴۹-۵۵۰) در جاهلیت، گاه سه طلاقه کردن با طلاق بائن یکی شمرده می‌شد؛ یعنی در یک مجلس، سه بار صیغه طلاق یا الفاظ طلاق جاری می‌شد و هیچ رجوعی هم وجود نداشت (ألوسی، ۱۳۱۴، ۲/۴۹).

۲-۷. طلاق رجعی

در این نوع طلاق، مرد در عده زن رجوع می‌کرد. گاه مردی در عده، رجوع می‌کرد و باز در همان عده، متارکه می‌کرد و باز رجوع می‌کرد. این متارکه و رجوع، بارها انجام می‌شد. زن، در این موارد مطلقه نبود، بلکه معلقه باقی می‌ماند و حق ازدواج نداشت که این، نوعی اذیت و آزار برای زن محسوب می‌شد. (ابن کثیر، بی‌تا، ۱/۲۷) گاهی مردی همسرش را سیزده بار یا بیشتر طلاق می‌داد و در هر بار هم بعد از اتمام عده، رجوع می‌کرد. آنها حد معینی برای این رجوع و طلاق قائل نبودند (جوادی‌علی، ۱۴۱۳، ۵/۵۵۳). حتی آورده‌اند که مردی، زنش را ۱۰۰ بار به این صورت طلاق داد (جوادی‌علی، ۱۴۱۳، ۵/۲۲۹).

۳-۷. طلاق خلع

در جاهلیت نیز طلاق در دست مرد و از حقوق او بود و زوجه حق طلاق نداشت، ولی می‌توانست با کسب رضایت شوهر با بخشش مهر یا دادن اموالی، همسرش را به متارکه راضی کند و خود را از این محنت آزاد کند. (ألوسی، ۱۳۱۴، ۲/۴۹)

۷-۴. طلاق ایلاء

ایلاء از الیه و به معنای سوگند و قسم است. یعنی مرد به انجام ندادن کاری قسم می خورد و به مدت یک یا دو سال به همسر خود نزدیک نمی شد. (آلوسی، ۱۳۱۴، ۱۵۰/۲) در این طلاق، زن به صورت معلق باقی می ماند؛ زیرا نه شوهردار بود و نه مطلقه (نوری و یحیی، ۱۳۸۷، ص ۴۳۱). این کار را برای اذیت و تأدیب زن انجام می دادند که اسلام، ایلاء را ممنوع کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: «ایلاء کننده یعنی، کسی که قسم می خورد باز نزدیکی نکند، پس از چهار ماه، باید قسم خود را بشکند و کفاره بدهد و یا زن خود را طلاق بدهد» (حرعاملی، ۱۳۹۱، ۱۵/باب ۸)؛ زیرا خداوند می فرماید: «امساک به معروف، تسریح به احسان؛ یا به طور شایسته، همسر خود را نگهداری کنید و یا با نیکی او را رها کنید...» (بقره: ۲۳۱).

۷-۵. طلاق ظهار

ظهار، شدیدترین طلاق جاهلی بود؛ زیرا در صورت ظهار، زن و مرد بر یکدیگر حرام ابدی می شدند. در این نوع طلاق، مرد، همسر را با گفتن الفاظی به یکی از محارم خود شبیه می کرد. در این صورت زن و مرد بر یکدیگر حرام ابدی می شدند، ولی زن از خانه شوهر خارج نمی شد و مطلقه نبود تا ازدواج کند. (آلوسی، ۱۳۱۴، ۵۰/۲) این نوع از طلاق، مخصوص جاهلیت بود که بیشتر در هنگام اختلاف با زن یا نزدیکان وی از آن استفاده می کردند (جواد علی، ۱۴۱۳، ۵۵۰/۵).

۷-۶. طلاق عضل

در جاهلیت، گاه مردی همسرش را طلاق می داد و از او جدا می شد و در عین حال، به زن اجازه ازدواج با دیگری را نمی داد و خود نیز به زن مراجعه نمی کرد، بلکه او را معلق باقی می گذاشت. این کار از روی غیرت و تعصب انجام می شد. حتی در مواقعی با بخشیدن ثروتی به زن یا به خانواده وی، رضایت آنها را در عدم ازدواج جلب می کرد. (آلوسی، ۱۳۱۴، ۱۴۴/۲) گاه نیز معلق گذاشتن زن، برای به دست آوردن پول بود تا زن با دادن اموالی، رضایت مرد را بر متارکه و ازدواج با دیگری جلب کند. این کار بیشتر در بین قریش رواج داشت. آنها با زنی از اشراف ازدواج می کردند و در صورت

تفاهم نداشتن از یکدیگر جدا می‌شدند به شرط اینکه ازدواج مجدد زن با اجازه شوهر سابق باشد و خواستگار آن زن هم، می‌بایست با دادن اموالی، رضایت او را درباره ازدواج جلب می‌کرد وگرنه از ازدواج زن ممانعت می‌کرد. گاه این عضل از طرف نزدیکان یا پسران مردی که از دنیا رفته بود، انجام می‌شد. اگر تمایل داشتند با وی ازدواج می‌کردند و اگر هم مایل نبودند او را عضل می‌کردند تا اینکه بمیرد و آنها صاحب ارث او شوند، مگر اینکه زن با دادن اموالی، رضایت آنها را جلب کند (طبری، ۱۴۱۹، ۸/۱۰۴).

۷-۷. طلاق و اختیار زن

حق طلاق، اغلب در دست مردان بود ولی در آن جامعه، زنانی نیز قدرت داشتند که حق طلاق را در اختیار بگیرند و در صورت رضایت نداشتن از همسران، آنها را طلاق دهند. بعضی دختران نیز حق طلاق را یکی از شروط ازدواج خود می‌گذاشتند. (جوادی علی، ۱۴۱۳، ۵/۵۴۴) نوع طلاق شوهر در بین شهرنشینان و اهل بادیه متفاوت بود. در الأغانی آمده است: «زنان بادیه موقع طلاق همسران، در چادر و خیمه خود را تغییر می‌دادند. به این صورت که اگر در خمیه آنها از طرف شرق بود آن را به طرف غرب تغییر می‌دادند و اگر در خمیه آنها به طرف غرب بود آن را به طرف شرق تغییر می‌دادند و چون مرد این تغییر حالت را می‌دید، می‌دانست که همسرش وی را طلاق داده و به خیمه رجوع نمی‌کرد. در بین شهرنشینان نیز، رسم بر این بود که وقتی زنی قصد طلاق همسرش را داشت، برای وی صبحانه نمی‌آورد» (اصفهانی، ۱۴۱۵، ۱۷/۳۸۷).

۸. عده در جاهلیت

عده در جاهلیت به دو معنا بود؛ یکی به معنای طهری که زن در آن طلاق داده می‌شد و دیگری، مدت زمانی بود که زن بعد از فوت یا طلاق همسرش صبر می‌کرد تا ازدواج با دیگران بر وی حلال شود. (ترمانینی، بی‌تا، ص ۳۹)

۸-۱. عده وفات

در جاهلیت برای عقد ازدواج، حرمتی قائل بودند و وقتی شوه‌رمان زنان جاهلی از دنیا می‌رفتند، باید به مدت یک سال عده نگاه می‌داشتند و در مدت این یک سال، حق نداشتند از خانه خارج شوند. در بدترین قسمت خانه سکونت می‌کردند. بدترین لباس‌ها را می‌پوشیدند و حق نداشتند مو را شانه کنند یا ناخن‌ها را بچینند و بوی خوش استعمال کنند و حتی حق استحمام هم نداشتند و از آرایش و تزئین و استفاده از سرمه خودداری می‌کردند و در پایان یکسال، با بدترین منظره از خانه خارج می‌شدند. (جواد علی، ۱۴۱۳، ۵/۵۳۷) به هنگام اتمام عده، گوسفند یا الاغی را نزد خود نگه می‌داشتند و به آن آب و غذا نمی‌دادند و آنقدر می‌زدند تا بمیرد. سپس فضله آن را به نقطه دوری می‌انداختند (جواد علی، ۱۴۱۳، ۵/۵۳۶). این کار کنایه از دورانداختن زجر و مصیبت بود (فروخ، ۱۹۸۴، ص ۱۵۶).

۸-۲. عده طلاق

درباره عده زن بعد از طلاق شوهر، اختلاف نظر هست. بعضی بر این باورند که زنان جاهلی، عده طلاق داشتند (فروخ، ۱۹۸۴، ص ۱۵۶) و مدت عده آنها، یک حیض بود و معتقد بودند که اگر زنی یک حیض ببیند و معلوم شود که حامله نیست، حق ازدواج با شخص دیگری را پیدا می‌کند. (طبری، ۱۴۱۹، ۵/۱۸) عده زن حامله نیز وضع حمل بود. اگر مردی همسرش را در حاملگی طلاق می‌داد، باید صبر می‌کرد تا زن وضع حمل کند (جواد علی، ۱۴۱۳، ۵/۵۳۶). بعضی دیگر بر این باورند که عده طلاق، در میان زنان جاهلی رواج نداشت و زن مطلقه بدون مراعات عده، ازدواج می‌کرد (کلبی، ۱۴۱۹، ص ۱۱۷-۱۱۸). اگر زنی حامله بود، بچه‌ای که از همسر قبلی به دنیا می‌آمد، متعلق به همسر جدید بود و او، پدر شرعی بچه به حساب می‌آمد اگرچه مادر می‌دانست که این بچه از شوهر اول اوست (فروخ، ۱۹۸۴، ص ۱۵۶). این گروه، ازدواج برخی از زنان حامله را مؤید بر دیدگاه خود می‌دانند که پس از حاملگی از شوهر اول، ازدواج می‌کردند و در خانه شوهر دوم وضع حمل می‌کردند. این موضوع در میان قریش و بیشتر اعراب رواج داشته است (فروخ، ۱۹۸۴،

ص ۴۰)، اما درباره نمونه‌های وضع حمل در فراش شوهر دوم، باید گفت که گاه بعضی از افراد، عده در طلاق را رعایت نمی‌کردند یا حمل خود را کتمان می‌نمودند، چنانکه خداوند نیز در آیه ۲۴ سوره نساء درباره نهی کتمان حمل به آنها چنین می‌فرماید: «زن‌هایی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد و حملی که خدا در رحم آنها آفریده کتمان نکنند، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند» (نساء: ۲۴).

۹. حقوق مالی زن در جاهلیت

مراد از حقوق مالی اموری مانند مهریه، ارث، نفقه و حق مالکیت و اجرت در قبال کار است.

۹-۱. ارث زن در جاهلیت و اسلام

یکی از مهمترین حقوقی که زن در اسلام از آن بهره‌مند شده، ارث است. اعراب جاهلیت به زنان ارث نمی‌دادند، چون معتقد بودند کسی باید ارث ببرد که بتواند برای قبیله شمشیر بزند یا دست‌کم بتواند از خود دفاع کند. (جوادی علی، ۱۴۱۳، ۵/۵۶۲) ثابت بن عبید انصاری نقل می‌کند: «روزی وی بر جمیله دختر احمد بن ربیع و همسر زید بن ثابت که پدر و عمویش هر دو در جنگ احد شهید شده بودند، وارد شد و جمیله برای او خرما آورد. ثابت گفت: از باغ پدرت میراث برده‌ای. جمیله در پاسخ گفت: از پدرم چیزی میراث نبرده‌ام؛ زیرا پدرم پیش از نزول آیات ارث شهید شد» (ابن اثیر، بی‌تا، ۵/۴۱۸). اسلام، نه تنها به زن حق ارث را بخشید، بلکه به او اجازه تصرف در آن را نیز عطا کرد. برخلاف دوران جاهلیت که اگر موارد اندکی ارث به آنها تعلق می‌گرفت، حق تصرف و استفاده از میراث را نداشتند. ویل دورانت در این زمینه می‌نویسد: «بعدها که در جوامع، به زن ارثی تعلق گرفت، ازدواج با محارم، مرسوم شد تا ارث توسط زن یا دختر به منزل بیگانه نرود و در هر صورت با داشتن ارث، حق استفاده از آن، باز به مرد تعلق داشت نه به زن» (ویل دورانت، ۱۳۹۱، ص ۱۹۶-۱۹۹).

اسلام با دادن استقلال اقتصادی به زن و به رسمیت شناختن مالکیت او، اجازه وصیت کردن در اموال را به او داده است. از این رو، زن حق دارد همچون مرد در اموال خویش به مقدار ثلث،

وصیت کند. قرآن مجید در آیاتی به همه مردم اجازه داده که وصیت کنند که شامل زن و مرد می‌شود (ر.ک.، مائده: ۱۰۶؛ بقره: ۱۸۰) و درآیه‌ای دیگر (ر.ک.، نساء: ۱۲) به‌طور جداگانه، سخن از وصیت زن به میان آمده است. گوستاولوبون در مورد ارث زن در اسلام بر این عقیده است: «احکام وراثت قرآن در مقابل قانون اروپا، برای زن به غایت مفید بوده و از مطالعه آن معلوم می‌شود که تا چه اندازه رعایت حقوق به عمل آمده است» (گوستاولوبون، بی‌تا، ص ۵۱۳). ویل دورانت در این باره چنین می‌نویسد: «اسلام به زن حق داد که ارث ببرد و به هر صورت که مایل است در مال خود تصرف کند. این عادت، اعراب جاهلیت را که زن چون اثاث پدر به پسر می‌رسید، باطل کرد، سهم ارث زن را یک‌نیمه سهم مرد قرار داد» (ویل دورانت، ۱۳۹۱، ص ۲۳۱).

وضعیت زن در میان اعراب جاهلیت بسیار تأسف بار بود. زن در میان آنان مانند کالا خرید و فروش می‌شد و از هرگونه حقوق اجتماعی و فردی، حتی ارث به‌طور کلی محروم بود. اموال متوفی را فقط رشیدترین پسران که قدرت سوارشدن بر مرکب جنگی و دفاع از دودمان و خانواده را داشت به ارث می‌برد و حتی پسران کوچک نیز از ارث محروم بودند.

اعراب جاهلیت نه تنها زن را از ارث محروم می‌کردند، بلکه گاهی او را جزء اموال و دارایی متوفی به حساب می‌آوردند و به‌صورت سهم الارث تصاحب می‌کردند. اگر متوفی، پسری از زن دیگر داشت، وی جامه‌اش را بر سر زن پدر، یا روی خیمه‌اش افکنده و بدین وسیله او را تصاحب می‌کرد و پس از آن اگر لازم می‌دانست، با همان مهریه اولیه با او ازدواج می‌کرد یا او را به عقد ازدواج دیگری درمی‌آورد و مهریه‌اش را تصاحب می‌کرد یا آنکه آن زن، فدیهای می‌داد و خود را از قید و مالکیت پسر متوفی خارج می‌کرد و یا تا آخر عمر در خانه او می‌ماند و پس از مرگ، اموالش به عنوان میراث به پسر می‌رسید. (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۲۲) شایان توجه است که محرومیت از ارث زنان در میان اعراب، علل مختلفی داشت. علت عمده آن جلوگیری از انتقال ثروت خانواده‌ای به خانواده دیگر بود؛ زیرا آنان سهم زن را در تولید مثل، کم و ضعیف می‌دانستند. یکی دیگر از عوامل محرومیت زنان از ارث در میان اعراب، ضعف قدرت رزمی آنها بود؛ زیرا شعار اعراب این بود: «کسی که

نمی‌تواند شمشیر بکشد و از قبیله دفاع کند، نباید از ارث بهره‌بردار (طباطبایی، بی‌تا، ذیل آیه ۷ سوره نساء، ص ۳۳۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۸/۳-۶۶).

در زمان ظهور اسلام و نزول قرآن، محرومیت زنان از ارث میان همه اقوام ملل بشری در سطح دنیا وجود داشت و زن به هیچ‌یک از عناوین همسر، مادر، دختر و یا خواهر ارث نمی‌برد. (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ۶۴۵/۱) اسلام در زمینه ارث، انقلاب به وجود آورد و اولین نظام حقوقی جهانی بود که به زنان حق ارث عطا کرد و تمام قوانین ظالمانه دوران جاهلیت را که بر پایه اعتقادات و آداب و رسوم قبیله‌ای بود، منسوخ کرد. در دوران جاهلی نه تنها به زن ارث نمی‌دادند، بلکه بدون توجه به رضایت او همانند دیگران، اموال متوفی وی را به ارث می‌بردند. این قانون جاهلی توسط قرآن منسوخ شد (ر.ک.، نساء: ۷ و ۱۸).

۹-۲. مهریه زن در جاهلیت و اسلام

اگرچه مسئله‌ای به نام مهریه در جاهلیت وجود داشت، ولی آن را بهای زن دانسته، حقی به نام حلوان یا همان شیربها برای خود قائل بودند که هنگام ازدواج، آن حق را از شوهرش مطالبه می‌کردند. برای همین بود که هنگام تولد دختر به پدر او می‌گفتند: «مبارک باشد این نافجه، گوارایات باشد این نافجه» (جوادعلی، ۱۴۱۳، ۵/۵۳۲). اسلام، مهریه را به زن اختصاص داده و معنای آن را به هدیه تبدیل کرده است (ر.ک.، نساء: ۴) و این معنا برای این است که در اسلام، مهریه برای زن، بیش از آنکه جنبه مالی داشته باشد، جنبه تحکیم پیوند دارد که مرد با تقدیم آن به همسرش، عشق خود را به او و مسئولیت‌پذیری خود را در برابر او نشان می‌دهد. اسلام، مردان را نهی کرد که با تنگنا قراردادن زن، مهریه او را تصاحب کند و می‌فرماید: «مگر اینکه آنها مرتکب فحشا شده باشند و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را به آنها داده‌اید، مهریه یا تملک کنید، مگر اینکه عمل زشت آشکاری مرتکب شوند» (نساء: ۱۹). اسلام از تهمت زدن به زنان برای باز پس گرفتن مهریه نهی کرد و فرمود: «و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال فراوانی به عنوان مهریه به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید. آیا

برای بازپس گرفتن مهر زنان به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟» (نساء: ۲۰). رسول خدا ﷺ فرمود: «خدا و رسولش از کسی که زنی را تحت فشار قرار دهد تا مهرش را ببخشد و آزاد شود، بیزارند» (مجلسی، بی تا، ۳۳۶/۷۹).

۹-۳. نفقه زن در جاهلیت و اسلام

در مورد نفقه زن در جاهلیت، مطالب زیادی در دست نیست. بنابراین، نمی‌توان به طور دقیق، مشخص کرد که نفقه زن در جاهلیت به چه مقدار بوده است و در صورت عدم پرداخت نفقه، آیا شوهر محکوم به پرداخت آن می‌شده و آیا قانونی الزام‌آور، به نفع زن وجود داشته است یا خیر؟ ولی از نوع رفتار عرب جاهلی با زن، می‌توان دریافت که نفقه‌ای که برای او در نظر گرفته شده است، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت، بسیار کمتر از نفقه زن در اسلام بوده است. نفقه زن در اسلام شامل خوراک، پوشاک، زیور آلات در حد شأن زن و حتی شامل کنیز برای زن نیز می‌شود، ضمن اینکه نفقه زن در اسلام، امتیازاتی دارد که بی‌تردید در ایام جاهلیت نداشت که عبارتند از: تقدم نفقه زن بر نفقه اقارب، تقدم نفقه بر سایر دیون، حق مطالبه نفقه ایام گذشته، و جوب نفقه با وجود تمکن مالی زن و وجوب نفقه زن در عده طلاق.

۱۰. نتیجه‌گیری

درباره وضعیت زن در عصر جاهلی، دو رویکرد متفاوت وجود دارد. برخی معتقدند که زنان عصر جاهلی، جایگاه ممتازی داشتند و صاحب آزادی و شرافت و استقلال رأی و اراده بودند. حضور فعال زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی، بازگشت نسب برخی قبایل به زنان، شهرت بسیاری از بزرگان به نام مادرانشان، مشاوره با زنان در امور نظامی و اعطای امان به دشمن و پذیرش این امان‌ها از سوی قبایل از جمله شواهد تاریخی بر جایگاه ممتاز زنان در جاهلیت است. رویکرد دوم، معتقد است که زنان در عصر جاهلیت، وضعیت تأسف باری داشتند. نگاه تحقیرآمیز و غیر انسانی به زنان و درجه دوم شمردن آنها، کراهت از دختران و زنده به‌گور کردن آنها، انواع ازدواج‌های ظالمانه، عدم آزادی انتخاب در ازدواج، فراگیر بودن فساد اخلاقی و مفساد جنسی در

زنان و محرومیت‌های فراوان اجتماعی و اقتصادی، از جمله مظاهر این وضعیت تأسّف‌بار است. بسیاری از آیات قرآن و روایاتی که از پیشوایان دین در دست است و احکام فراوان فقهی که اسلام برای بهبود وضعیت زنان در نظر گرفته، رویکرد دوم را تأیید می‌کند.

البته حضور اجتماعی زنان، تابع هیچ ضابطه و قانونی نبود. بی‌حجابی، خودآرایی و خودنمایی، اختلاط زنان و مردان و سوژه قرارگرفتن زنان برای شاعران مبتذل از ویژگی‌های حضور اجتماعی زنان جاهلی بود. محرومیت از حق ارث و مهریه و به ارث رفتن زن پس از مرگ شوهر از جمله ظلم‌های اقتصادی فراگیر در عصر جاهلی بود. در عین حال، زنان در این دوره، به مشاغلی مانند مشاغل خانگی، پخت نان، نظافت، اصلاح خیمه، تربیت فرزند، نگهداری دام، شیردوشی، تهیه آب، تجارت، قابلگی و برخی صنایع دستی مثل اسلحه‌سازی و کهنانت و نوحه‌گری می‌پرداختند. بنابراین، می‌توان گفت که وضعیت زن در عرصه‌های خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در عصر جاهلی، نابسامان، ظالمانه و تاریک بود و یکی از تحولات اساسی اسلام را باید در اصلاح جایگاه و موقعیت انسانی و اجتماعی زنان دانست.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابراهیم حسن، حسن (۱۳۷۶). تاریخ سیاسی اسلام. تهران: جاویدان.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد (بی‌تا). اسد الغابه فی معرفه الصحابه. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳. ابن سعد، محمد (بی‌تا). الطبقات الکبری. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی‌تا). تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵. ابن منظور (۱۴۰۸). لسان العرب. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۶. ابن هشام، عبدالملک (بی‌تا). السیره النبویه. بیروت: دارالمعرفه.
۷. ابوالفداء، اسماعیل بن کثیر (بی‌تا). المختصر فی اخبار البشر. قاهره: مکتبه المتنبی.
۸. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۴۱۵). الاغانی. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۹. آلوسی، محمود شکر (۱۳۱۴). بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱). صحیح البخاری. بیروت: دارالفکر.
۱۱. بغدادی (خطیب)، احمد بن علی (بی‌تا). تاریخ بغداد. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۲. ترمذینی (بی‌تا). الزواج عند العرب فی الجاهلیة والاسلام. دمشق: طلاس.
۱۳. جواد علی (۱۴۱۳). المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام. بی‌جا: بی‌نا.

۱۴. حتی، فلیپ خوری (بی تا). تاریخ عرب. تهران: زوار.
۱۵. حرعاملی، محمدبن الحسن (۱۳۹۱). وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. تهران: اسلامیه.
۱۶. سالم، عبدالعزیز (۱۳۶۱). تاریخ عرب قبل از اسلام. تهران: علمی فرهنگی.
۱۷. شافعی (۱۴۰۳). کتاب الأم. بیروت: دارالفکر.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی فسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
۲۰. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۴۱۹). جامع البیان. بیروت: دارالفکر.
۲۱. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵). مجمع البحرین. تهران: مکتبه المرتضویه.
۲۲. فروخ، عمر (۱۹۸۴). تاریخ الجاهلیه. بیروت: دارالعلم للملایین.
۲۳. فوزی، ابراهیم (۱۹۸۳). أحكام الأسرة فی الجاهلیة و الإسلام. بیروت: دارالکلمة للنشر.
۲۴. کرکی (محقق) (۱۴۱۱). جامع المقاصد. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۲۵. کلبی، هشام بن محمد (۱۴۱۹). مثالب العرب. بیروت: دارالهدی.
۲۶. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۷). اصول کافی. قم: دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. گوستاولوبون (بی تا). تمدن اسلام و عرب. تهران: کتابفروشی اسلامیه.
۲۸. مجلسی، محمدباقر (بی تا). بحار الانوار. قم: دارالکتب الاسلامیه.
۲۹. مشهدی علی پور، مریم (۱۳۹۰). مطالعه تطبیقی جایگاه زن در جاهلیت. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۳۰. مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). نظام حقوق زن در اسلام. قم: صدرا.
۳۱. مقدس اردبیلی، احمدبن محمد (بی تا). زبدة البیان فی أحكام القرآن. تهران: کتاب فروشی مرتضوی.
۳۲. نوری، یحیی (۱۳۸۷). اسلام و عقاید و آراء بشری، یا جاهلیت و اسلام. تهران: نشر نوید نور.
۳۳. نوری، یحیی (بی تا). حقوق زن در اسلام و جهان. تهران: مؤسسه مطبوعات فراهانی.
۳۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا). صحیح مسلم. بیروت: دارالفکر.
۳۵. هاشمی، علی (۱۹۶۰). المرأة فی الشعر الجاهلی. بغداد: مطبعة المعارف.
۳۶. ویل دورانت (۱۳۹۱). تاریخ تمدن (عصر ایمان). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۷. یوسفی غروی، محمد هادی (۱۳۹۲). تاریخ تحقیقی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی.